

”تهاترين پرنده ي عاشق“ ، خيل بيشمار همراهان را بين !

بمناسبت بزرگداشت شصت سالگي مينا اسدي، شاعر، نويسنده و ترانه سراي معاصر ايران

نيلوفر بيضايي

دوستان گرامي،

از اينكه نمي توانم در كنارشان باشم ، بسيار متاسفم. مي دانم كه جايم چندان هم خالي نخواهد بود، چرا كه بسياري از دوستان و همراهان ديگر، امشب در مراسم بزرگداشت مينا اسدي حضور دارند و هر يك بنوبه ي خود سهمي در اداي احترام به اين هنرمند بيدار و توانا بر عهده گرفته اند. مي دانم كه مينا اسدي نسبت به مراسمي اينچنين نظر خوشي ندارد. مي دانم از اينگونه ارزيابي ها كه مثلا کدام هنرمند ”بزرگ“ است و کدام ”بزرگتر“ ، خوشش نمي آيد. مي دانم كه از ”خود بزرگ بيني ها“ و ”من باد زدن ها“ بيزار است.

با اينهمه خوب است كه بدانم ارزش حضورش در عرصه ي هنر و اجتماع شناخته مي شود. بايد بدانم كه ما به ماندنش و سربلند ماندنش ، به صدای معترضش و به زبان صريح و بي ادبش ، امروز بيش از هر زمان ديگر محتاجيم. از گيسو شاکري عزيزم تشکر مي کنم كه امشب اين امکان را براي ما ايجاد کرد تا به بهانه ي بزرگداشت شصت سالگي به مينا بگويم كه حضورش براي ما موهبتي ست است.

اشعارش را ورق مي زنم و به دهه ي چهل بازمي گردم . شاعري جوان با مخاطبش عهدي مي بندد آنجا كه مي نويسد:

”... صداقت در من هست

و مهرباني با من هست

و همه ي چيزهاي خوب و روشن.

باور مي کنم

باور مي کنم

و صادقانه مي گريم

و براي خوبي هايم

و براي قلبم

و براي سکوت مهرآمیزم

جايزه اي نمي خواهم...“ (جستجو در باد، 1349)

ميناي جوان آن سالها راهي دشوار در پيش داشت. راهي كه پيش از او فروغ فرخزاد آغاز کرده بود . انبوه شاعران و نويسندگان مذکر نگاه خوشي به حضور زنان سرکش و جسور نداشتند . آنها را ”خودي“ نمي دانستند . نگاهشان مي گفت كه زن را يا در خانه مي خواهند و يا در رختخواب. ”انديشه“ را اما، تنها حيطه ي خود مي دانستند. روزگار تهمت و افترا بود به زباني كه مي رفتند تا پاي در عرصه ي اندیشه بگذارند و رد پايي محکم از خود بر جا بگذارند. شاعر جوان ما اين خطر را حس مي کند آنجا كه مي نويسد:

”... سلام دوستان

همانگونه كه با شتاب مي گذرم

با شتاب بازمي گردهم
و صداقت را
در وجود شما مي يابم
و از خنجرهايتان
تنها برق آنرا
که روشن و صادق است
مي بينم ..."(همانجا)

مينا ي جوان شعر مي گويد، ترانه مي سرايد و بعنوان روزنامه نگار کار مي کند، مي آفريند ، تک نفره مي ايستد، باج نمي دهد، باج نمي گيرد، شاعر گل و بلبل نيست، شاعر دردهاي زمانه است ، زبان صادق انسان معترض است :

" ... مادرم مي بيند
مي شنود
اما گاهي
قيمت عينك يا سمعك را مي پرسد
و هميشه نگرانست
مبادا که يکي ازما
حرفي بزند
که سر سبزش
بر باد رود..." (زندگي ، 1350)

مينا اسدي شاعر "آزادي" است . بهانه ي او براي زيستن اين است : " ... سر به عاشقي بسپاريم ، يکديگر را دوست بداريم..." . و خود از اين عشق پرچمي مي سازد . عشق او به آزادي و به رهايي مردمي که دوست مي دارد ، در بند بند اشعارش حس مي شود. شور او به در ما شور بر مي انگيزد و صداي معترضش که مصلحت نمي شناسد ، صداي ما مي شود آنگاه که مي گويد: " يك نام براي تمام خيابانها، يك کلام براي تمام زبانها و يك فریاد براي تمام انسانها:

آزادي" (1357).

هنگاميکه آن انبوه قلمزنان در سالهاي نخستين انقلاب با خميني به معامله و مغازله پرداختند، او بر سر آزادي حاضر به معامله نشد و باز تک ايستاد. او با هوشي کم نظير بسيار زود دريافت که روياي آزادي سرابي بيش نبوده است و يکسال پس از انقلاب در سوگ آزادي نوشت:

“ آزادي ، اي كلام حق ، بنگر
خاك است كه شد كنون ترا بر سر
گلگون كفنا كه جان ز كف دادې
تا قصه ي غم به سر رسد آخر
افسوس كه در بهار آزادي
جاي گل و ساقه هاي بارآور
روبيد به دشت، خار استبداد
روبيد به باغ، دشنه و خنجر
...

اي آنكه به حيله و ريا گشتي
خورشيد طلوع کرده از خاور
بردار حكایت من و ما را
اندیشه به “ما” كن و “ز” من “ بگذر
اين قصه ي نيمه مي شود آخر
هشدار كه آن نماند و اينهم نيز

آينده بكار ما شود داور.” (در سوگ آزادي، 1358)

مينا اسدي از آنهنگام شاعر تبعيد شد. چاپ آثار او در ايران ممنوع اعلام شد و نشریاتي چون كيهان تهران او را “ضدانقلاب” و “مفسد في الارض” ناميدند. او اما از پا ننشست . فعالتر و پرشورتر از همیشه ، از شهر به شهر ، از کشور به کشور رفت و در شبهاي شعر حضور يافت . با آن صدای رسا و لحن پر شور، با دستهاي كه در پايان هر شب شعرش بهم مي پيوست ، ايرانيان تبعيدي را به اتحاد در مقابله با حكومت اسلامي فرا مي خواند:

“ وطن ممنوع!

در شعرهاي ممنوع،

ترا خواهم سرود.

با قلم هاي ممنوع،

بر كاغذهاي ممنوع،

ترا خواهم نوشت،

در نامه هاي ممنوع،
ترا خواهم گريست،
و در خانه هاي ممنوع،
پاران ممنوع را
بوسه باران خواهم كرد
...

او از زبان تبعيديان ، زيباترين سرود را براي ايران ، وطن ممنوع، مي خواند آنجا كه مي نويسد:

“ ... از کدام خاطره در گذرم،
با چين هاي عميق پيشانيم؟
از شب خاطره هاي توست
كه گيسوانم به سپيدي مي نشيند،
...

با اندوه تو زنده مي مانم،
با اندوه تو رشد مي كنم،
و در اندوه تو
دستي مي شوم،
سزاوار همدرديت،
مي نشينم و بر تو مي نگرم.
كودكي ام، در قطار آسودگي
از مازندران من
مي گذرد.
رنگين كمان خوابهاي بلوغم،
كابوس پاييزي جنگل را
گلگون مي كند.
درياي ماسه و عشق و ماهي،
دست تنهائي ام را مي گيرد.

و صدایم با قصه های روزهای تو،

کودکانم را به سرزمین نادیده فرو می برد.

...

وطن ممنوع!

زینروست که در اندیشه ی تو

کار خواهم کرد.

زبان ممنوع ترا درس خواهم داد.

و به کودکانه خواهم گفت،

فاجعه ی عریان ترا،

در خواب خرگوشی جهان،

در آوازی بخوانند." (1982، استکهلم)

مینا اسدی در زبان شعرش سخت جدی ست و گاه بسیار غمگین و در عین حال قاطع، روشن و بی تعارف. از پس کلمات و نوع ترکیب واژه ها به حالتها و حسهای شاعر در هنگام سرودن شعر می توان پی برد. اما غم و درد در شعر اسدی، هرگز به یاس "فلسفی"، به بی عملی بدل نمی شود. در پس تک تک اشعارش، ذهن پویانده ی شاعری حضور دارد، که با تمام نیرو به جهان بیرون از خود و به تغییر آن دلبسته است و مخاطب را در هر قدم به بر عهده گرفتن سهمی در این تغییر فرا می خواند.

بسیاری از کسانی که مینا اسدی را بعنوان شاعر می شناسند، شاید ندانند که او تعداد زیادی مطلب و مقاله و تفسیر سیاسی و اجتماعی نوشته است و اینکه یکی از دیگر نقاط قوت او در طنز نویسی سیاسی است. آنچه نوشته های او را از بسیاری دیگر متمایز می کند، نگاهی تیز بین و بی تعارف و قدرت پیش بینی اوست در تحلیل اوضاع. نگاه منقد اوست به ساختارهای سنتی موجود در ذهن مدعیان دفاع از مدرنیسم.

"اولین نفر" یکی از تاثیرگذارترین و تیزبینانه ترین نوشته های مینا اسدی است که بعنوان سندی از امروز ما باقی خواهد ماند. خودش چند سال بعد در مطلبی می نویسد:

"آن روزها که در مقاله "اولین نفر" امروز را پیش بینی کردم و نوشتم ورود آبلیموی "یک و یک" یک اتفاق ساده نیست بلکه آغاز یک برنامه دراز مدت است و تا ابراز ندامت تک تک آوارگان و بی اعتنا کردنشان نسبت به رویدادهای ایران، نهضت ادامه دارد و سر کیسه ی شل شده یک رژیم غارتگر محض خنده نیست و صد البته قصد و غرضی را دنبال می کند، دوستداران دمکراسی که تازه کله پاچه ی ذبح اسلامی را با چاشنی آبلیموی وطنی نوش جان فرموده بودند چنان بر آشفتند که انگار کسی به آنها فحش ناموسی داده است. این دوستان آزادیخواه ضمن دلجویی از کسبه ی محترم و بانیان این عمل خیر، از سر طعنه و تمسخر مرا "شاعر نهضت تحریم آبلیمو" خواندند ... قدم به قدم به دنبالمان آمده اند و رد پایمان را جسته اند. نرم نرمک آمده اند و در کنار ما جا خوش کرده اند... در تو... او ... شما ...

رادیوهایمان بخاطر "نوستالژی" اذان پخش می کنند ... روز قتل... ضربت خوردن و شهادت نیمه تعطیلند... خانمهای مکش مرگ مایی که در رفاص خانه ها البزابت تابلور و مادونا هم به گرد پایشان نمی رسیدند در آنجا حضور فعال داشتند با روسریهایی تا روی دماغشان. آقایانی که از "آرمانی" و "دیور" پایین تر نمی پوشند آمده بودند با پیراهن های سیاه یقه بسته و تسیحی در دست که "یا ابا عبدالله" گویان بر سر سینه می زدند..."

مجموعه مطالب مینا اسدی که با نام "سیما ساعی" و از زبان یک زن خبرنگار نوشته است، از یک پرداخت واحد در مورد موضوعات گوناگون سیاسی روز تشکیل شده است. خط اصلی همه مصاحبه ی زن خبرنگار است با تیپهای گوناگون در مورد یک موضوع. طنز برخاسته از این نوشته، نه تنها ساختگی نیست، بلکه آنقدر به واقعیت نزدیک است که مخاطب را به خنده ای تلخ وا می دارد، به خودش. به تمام آن پوسیدگیهای بازمانده در پس ذهنش که پشت پرده ای ضخیم پنهان کرده است. خانم خبرنگار ما تنها این پرده را کنار می زند. نمونه ای از این

یادداشتها را در مصاحبه ی خانم خبرنگار با يك آقا در مورد "روز زن" بخوانیم آقا شدیداً بر آشفتگی و مخالفت خود را با این روز اعلام می دارد. خبرنگار می پرسد:

" - ... دلیل مخالفت شما با روز زن چیست؟

اصلاً چرا باید این روز با بقیه ی روزها فرق داشته باشد. مگر والده ی محترم بنده که ده شکم زاید روز هشت مارس داشت؟ بنده روز هشت مارس را بر خلاف خواسته ی قلبی ام، از ترس والده گرامی ، همسر محترم، خواهر فمینیست و دختر مد روزم جشن می گیرم و همراه زنانی که اینجانب را به آتش کشیده اند از این جشن به آن جشن، از این سخنرانی به آن سخنرانی می روم و جرات اعتراض ندارم.

ممکنست کمی بیشتر در مورد مادرتان صحبت کنید؟

دست روی دلم نگذارید. خانم والده ی محترم به محض خارج شدن از ایران، شده اند جلو دار جنبش زنان. زن بنده را علیه بنده تحریک می کنند. خواهرم را فمینیست کرده اند و از دخترم هم يك بی حیا و بی چشم و رو ساخته اند. بنده در میان این جنبش خانگی، تك و تنها و غریب افتاده ام و جرات نفس کشیدن هم ندارم. مگر زن علی آقا زن نیست. مگر زن آقا محسن زن نیست...

بیچاره شما! حالا بفرمایید که آیا مادر شما با شما زندگی می کند؟

نه خیر خانم جان. خانم بنده پیش مادر و خواهرم زندگی می کند. توی خانه ی مادرم انجمن بانوان و دوشیزگان است. اگر می خواهید اخلاقتان خراب بشود، يك تك یا تشریف ببرید منزل خانم والده...

لطفاً بفرمایید که...

مرد در حال فرار: من سگ کی باشم که بفرمایم. بروید... بروید... مگر نمی بینید... دارند می آیند... اوناهاش... خودشانند... مادرم... زنم... خواهرم... دخترم... بیچاره شدم. عجب روز مبارک و میمونی! عجب روز با سعادت! عجب روز هشت مارس! "

یکی دیگر از جنبه های توانایی مینا اسدی در خلق اثر هنری را من در داستان نویسی او می دانم. "سه نظر درباره ی يك مرگ" مجموعه داستانی است که از کلاژهای مختلف تشکیل شده و در يك خط اصلی بیکدیگر مرتبط است. در این مجموعه داستان سرنوشت زنانی ترسیم می شود که قربانیان تربیت در چارچوبهای مردسالارانه هستند. زنانی که ارزش وجودی خویش را در تعریف جنس مخالف از خود می جویند، بدون اینکه کمترین آگاهی از جوهر وجودی و قابلیت های سوخته ی خویش داشته باشند.

آنچه در من شوق تنظیم این مجموعه داستان را برای اجرای صحنه ای را ایجاد کرد، علاوه بر موضوع، قدرت فوق العاده ی تصویری متن بود. پس از دوبار خواندن متن برایم تك تك لحظات اجرایی در صحنه کاملاً محسوس و روشن بود. وقتی به مینا اسدی زنگ زدم تا از او اجازه ی اجرای متن را بگیرم، گفت: این متن چندین سال پیش چاپ شده و من همیشه از خودم پرسیده ام، آیا در میان ایرانیان تئاتری هیچکس نیست که به قابلیت های صحنه ای این متن پی برده باشد؟ او بسیار شاد شد که پاسخ این سوالش مثبت بوده است. "سه نظر درباره ی يك مرگ" یکی از موفق ترین نمایشهای من بود.

در مورد آثار مینا اسدی می شود بسیار نوشت، در مورد ترانه سرایی، شعر، زبان طنز و نگرش او، شاعری که بیش از نیمی از عمرش را وقف کار فرهنگی کرده است. چرا اینقدر در مورد آثار او کم کار شده است؟

خود او در جایی می گوید: " .. زنان بسیاری ایستادند... متوقف نشدند... نماندند.. نگذیدند و جنگیدند که جهان پر از زن باشد... پر از زنانی باشد که بار همه ی تهمت ها و توهین ها و حقارت ها را بر دوش می کشند. تا دیگر حکایت روزگار ما، داستان "آقایون دست خانوما رقص" نباشد... تا زن باشد، حضور داشته باشد و بشکفتد و ببالد در همه عرصه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی قد علم کند و "قحط النساء" نباشد."

می دانم که بزرگترین آرزوی کوتاه می دست بختک نامیمون حکومت اسلامی از سر ملت ایران است. می دانم که تا برقراری ایرانی آزاد و دمکراتیک از پا نخواهد نشست. می دانم که قلمش، شعرش، صدایش، صدای رهروان راه آزادی است و سرشار از امید است آنجا که می نویسد:

" ... دوباره می شود از خانه های شاد گذشت

دوباره مي شود از کودکان ترانه شنيد
دوباره مي شود از عشق گفت و زيبا شد
دوباره مي شود ، آري
اگر ببينديم
بهديدگان پر از انتظار شب زدگان
دوباره مي شود، آري
اگر شکسته شود
شب سکوت و
شب ترس و ياس ما، ياران
هلا! توان همه عاشقان در تبعيد،
هلا! توان همه عاشقان در ايران."

مينا اسدي گرامي ، برايمان بمان و مثل هميشه استوار بمان . "تنهاترين پرنده ي عاشق" ، اينك خيل بيشمار
همراهان را ببين . ما با توايم . با ما بمان . شصت سالگي ات مبارك باد!

15 مارچ 2003

www.nbeyzaie.com

niloofarbeyzaie@gmx.at

++++

<http://news.gooya.com/2003/03/17/1703-ff-07.php>